



صَدْرُ الدِّينِ مُحَمَّدٍ الشَّيرَازِي
مُلَاصَّدًا
(۱۰۵۰-۹۷۹ هـ.ق.)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تصحیح الملهکیه

فی الجملات

۱

تصحیح تحقیق و مقدمه
دکتر مقصود محمدی

باشراف
آیت الله سید محمد خامنه ای

سرشناسه: صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، 979 - 1050 ق.

عنوان قراردادی: هدایة الحکمة، شرح

عنوان و نام پدیدآور: شرح الهدایة الاثریة / تألیف صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)؛

تصحیح و تحقیق و مقدمه مقصود محمدی؛ باشراف سید محمد خامنه‌ای؛

ویراستاران: سبحانعلی کوشا و علیرضا جوانمردی ادیب.

مشخصات نشر: تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، 1393. مشخصات ظاهری: ج.

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا. شابک: (دوره): 978-600-5101-70-6

(ج 1): 978-600-5101-68-3؛ گالینگور: 283000 ریال، شومیز: 245000 ریال؛

(ج 2): 978-600-5101-69-0؛ گالینگور: 200000 ریال، شومیز: 170000 ریال؛

یادداشت: کتاب حاضر شرحی است بر کتاب «هدایة الحکمة» در سه قسم (منطق،

طبیعیات، الهیات) که به «هدایة اثیریة» معروف است. تألیف اثیرالدین ابهری.

یادداشت: (چاپ اول: 1393) (فیا) یادداشت: کتابنامه یادداشت: نمایه

تدریج: ج 1. طبیعیات، - ج 2. الهیات. موضوع: فلسفه اسلامی

موضوع: اثیریة ابهری، مفصل بن عمر، 660 ق. . هدایة الحکمة - نقد و تفسیر

شناسه افزوده: نام‌های: سید محمد، 1314 - شناسه افزوده: محمدی، مقصود، مصحح

شناسه افزوده: شیرازی، ابهری، مفصل بن عمر، - 660 ق. . هدایة الحکمة، شرح

شناسه افزوده: بنیاد حکمت اسلامی صدرا

رده‌بندی کنگره: 499 BBR شماره کتابشناسی ملی: 3456920



شرح هدایة الاثریة

جلد اول، طبیعیات

تألیف: صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)

تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر مقصود محمدی

باشراف: آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای

ویراستاران: سبحانعلی کوشا و علیرضا جوانمردی ادیب

چاپ اول، بهار 1393، 2000 نسخه

قیمت شومیز: 24500 تومان قیمت گالینگور: 28300 ریال

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، رویروی ضلع شمالی مصلای بزرگ تهران،

مجمع امام خمینی (ره)، ساختمان 12، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا

صندوق پستی: 15875/6919، تلفن: 88734686 و 88153594 و دورنگار: ۸۸۴۹۳۸۰۳

کلیه حقوق متعلق به بنیاد حکمت اسلامی صدرا است.

ISBN: 978-600-5101-70-6 (SET)

شابک: 978_600_5101_70_6 (دوره)

ISBN: 978-600-5101-68-3 (Vol.1)

شابک: 978_600_5101_68_3 (جلد 1)

بسم الله العظيم العليم

استشهادی خلق الخلق بقدرته الفائقة، ودبّر الأمر بحكمته
المتنوّية، وأنار العقول بشواهد الربوبية. وعنده مفاتيح الغيب
لا يعلم سرّهم ولا خبّر الصلاة والسلام وأفضل التحيات على
سيد الأنبياء معاً والحکماء محمد المصطفى ﷺ وعلى أهل
بيته المعصومين وصحبه السالحين وارثي الحكمة العرشية
والمجاهدين الممهرين بهية.

از دیرباز، سرزمین ایران گاهواره تمدن و قلمرو علم و حکمت بود که ظهور و طلوع آیین
مقدس اسلام و تعالیم آزادیبخش و آزاده‌پرور آن، به این تمدن بزرگ بشری چهره بهتر و جمال
بیشتر بخشید و در فروغ آن، درخت کهنسال حکمت و دانش برگی و شاخ تازه یافت و میوه
حیاتبخش و سعادتمند خود را به همه جهانیان ارزانی داشت.

تاریخ تمدن بشری گواهی می‌دهد که همواره رشد و توسعه علمی و فرهنگی، هم‌پایه و
شکوفایی فلسفه و علم و هنر و درخشش استعدادها همراه و در سایه آزادی و برکات استقلال
بوده است؛ از اینرو پدیده بینظیر تاریخ معاصر، یعنی انقلاب پرشکوه و کبیر اسلامی ایران، که
آزادی و آزادگی را به این ملت باز گردانید و افتخار استقلال و سرافرازی را نصیب این ملت کرد،
همزمان، به رشد و حرکت علمی و توسعه فرهنگی نیز یاری بسیار نمود. بدین لحاظ است که
همایشهای پژوهشی فراوانی در این مدت برپا گردید و زمینه‌های مساعدی برای تحقیقات علمی و
فلسفی و تصحیح و تهذیب و معرفی میراثهای کهن فرهنگی و تألیف کتب و ارائه مقالات تحقیقی
فراهم آمد.

پاورقیها، زبان ملی کشور است نه زبان کتاب، هر چند نویسنده کتاب آن را به غیر زبان ملی خودنوشته باشد. و بدور از تعصبات زبانی و ملی، این یک روش منطقی و قابل قبول بود که در عمل مورد پذیرش قرار گرفت.

جز این نکته که شیوه همگانی ملل بوده است، در بیشتر شیوه‌های تصحیح تلاش شده است که وشهای مورد نظر ابتکاری ما تابع سنن مذهبی و ملی باشد و از تقلید بی‌منطق دیگران پرهیز شود. در این روش تصحیح و درج پاورقیهای مربوط به نسخه بدلها نیز یک روش مستقل و دور از پیداست.

۶. تعداد نسخی که بابت تصحیح قرار گرفته‌اند ده نسخه از بهترین و معتبرترینها بوده و ذکر نسخ دیگر ضرورت نداشته است؛ و در صورتی که تعداد نسخ موجود کمتر از ده عدد بوده، به مقدار موجود توجه شده است.



این ستاد خوشوقت است که می‌تواند عروة کتب فلسفی، منطقی، قرآنی و حدیث حکیم عالیقدر صدرالمآلهین شیرازی، وی را به بهترین و ملترین صورت ممکن و بشکلی بیسابقه به اندیشمندان و محققان جهان و ایران - ضمن معرفی برکات اسلام و خدمات دانشمندان ایرانی به حکمت، علم و تمدن جهان - بشناساند و گامی هر چند کوچک در این میدان وسیع بردارد؛ و ضمن سپاس از توفیقات ربانی، امیدوار است که این خدمت ناچیز را بی‌خداوند متعال و مقبول حضرت صاحب الأمر^{علیه السلام} و پسند اهل نظر باشد - إن شاء الله تعالی.

ستاد برگزاری نمایش جهانی

بزرگداشت حکیم صدرالمآلهین (ره)

فهرست مطالب

مقدمة مصحح	يازده تا چهل و هشت
شرح الهداية الأثيرية	١ - ٤٤١
[مقدمة الشارح]	٣
القسم الثاني في الطبيعيات	١٧
الفن الأول في ما يعم الأجسام	٢٩
فصل [١] في إبطال الجزء الذي لا يتجزأ	٣١
فصل [٢] في إثبات الهيولى	٥٤
فصل [٣] في أن الصورة الجسميّة لا تتجرّد عن الهيولى	١١٠
فصل [٤] في أن الهيولى لا تتجرّد عن الصورة	١٢٢
فصل [٥] في إثبات الصورة النوعية	١٣٠
فصل [٦] في المكان	١٥٥
فصل [٧] في الحيز	١٦٢
فصل [٨] في الشكل	١٦٩
فصل [٩] في الحركة والسكون	١٧٦
فصل [١٠] في الزمان	٢٠٥

٢٢٧	الفن الثاني في الفلكيات
٢٢٩	فصل [١] في إثبات كون الفلك مستديراً
٢٤٢	فصل [٢] في أن الفلك بسيط
٢٥٢	فصل [٣] في أن الفلك قابل للحركة المستديرة
٢٧١	فصل [٤] في أن الفلك لا يقبل الكون والفساد والخرق والالتئام
٢٧٧	فصل [٥] في أن الفلك يتحرك علب الاستدارة دائماً
٢٩٣	فصل [٦] في أن الفلك متحرك بالإرادة
٣٠٠	فصل [٧] في القوة المحركة للفلك يجب أن تكون مجردة عن المادة
٣١٣	فصل [٨] في أن المحرك القريب للفلك قوة جسمانية
٣٢٣	الفن الثالث في المعادن
٣٢٥	فصل [١] في البسائط المعدنية
٣٤٣	فصل [٢] في كائنات المعادن
٣٦٠	فصل [٣] في المعادن
٣٦٣	فصل [٤] في النبات
٣٨٠	فصل [٥] في الحيوان
٤١٧	فصل [٦] في الإنسان
٤٤٣-٤٦٤	فهرستها
٤٤٥	فهرست آيات
٤٤٧	فهرست أحاديث وأقوال
٤٤٨	فهرست نام اشخاص
٤٥١	فهرست نام گروهها
٤٥٣	فهرست نام مكانها و كتابها
٤٥٥	فهرست اصطلاحات
٤٦٠	فهرست منابع تحقيق

پیشگفتار

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

بالآخره بیست سال کوشش تحقیقاتی بنیاد حکمت اسلامی صدرا دربارهٔ احیاء آثار ملاصدرا به ثمر رسید و با انتشار این کتاب همهٔ آثار وی - که در حدود چهل عنوان کتاب و رساله است - چاپ و منتشر گردید. اگر چه قریب به اتفاق آثار ملاصدرا قبلاً به طبع رسیده بودند، اما در تصحیح آنها دقت لازم بعمل نیامده بود و بیشتر آنها بدون استفاده از نسخه‌های معتبر، بصورت قیاسی مورد تصحیح قرار گرفته و لذا مغلوط و غیر قابل اعتماد بودند. از اینرو بنیاد حکمت اسلامی صدرا تصمیم گرفت تا همهٔ آثار ملاصدرا را از روی نسخه‌های متعدّد و معتبر با شیوهٔ علمی، مورد تصحیح انفرادی قرار دهد و با کیفیتی مناسب و مطلوب چاپ و منتشر نماید. این پروژه با همکاری صمیمانهٔ استادان و پژوهشگران اهل فن، آغاز گردید و با کوشش مجدّانه همراه با دقت و زحمات علمی و کارکنان بخش تصحیح و ویراستاری بنیاد به انجام رسید.

در اینجا باید از مرحوم استاد عبدالله نورانی پژوهشگر پرکار و مصحح پیشکسوت نسخ خطی آثار و مفاخر فرهنگی ایران اسلامی، نام ببرم - روحش شاد - تصحیح این کتاب، ابتدا به ایشان واگذار شده بود که از روی چهار نسخه خطی انجام دهند. ایشان نیز با استنساخ یکی از نسخه‌ها آغاز کرده بودند ولی متأسفانه بعثت بیماری و کهولت سن

نتوانستند به انجام برسانند و مدت چند سالی از آخرین مهلت تحویل اثر توسط آن مرحوم سپری شد. با اینکه قرارداد تصحیح فی ما بین باطل شده بود اما ریاست محترم بنیاد به احترام ایشان، تصحیح کتاب را بدون درخواست انصراف خود وی به دیگران واگذار نمودند تا بالأخره در حدود دو سال قبل از وفاتشان کتباً اعلام انصراف نمودند و در ضمن، درخواست کردند انجام این کار به بنده واگذار گردد. بنده نیز بعنوان قدردانی و بپاس خدای تعالی و فرزند علمی و فرهنگی چندین ساله آن مرحوم، این اثر را به روح پر فتوح ایشان تقدیم می‌کنم.

این کتاب به حجم زیاد در دو مجلد (طبیعیات و الهیات) تنظیم شده و یک مقدمه - بزبان فارسی - در سرآغاز فهرس لازم، توسط مصحح بر آن افزوده شده است. در این مقدمه این مطالب آمده است: شرح حال مؤلف متن و آثار او، اشاره‌ای کوتاه به معرفی شارح کتاب، گذری بر محوری بخش‌ها، فصول کتاب، جایگاه این اثر در میان آثار دیگر شارح و بالأخره، روش تصحیح و معیار نسخه‌ها مورد استفاده. گفتنی است در بخش گزارش محتوای کتاب، در دو مورد - به سبب کمیت موضوع - گزارش نسبتاً مفصلاً داده شده است. یکی موضوع «حرکت» در بحث طبیعیات (طبیعی) و دیگری معانی وجود از دیدگاه فلاسفه و متکلمین اسلامی در بحث الهیات (عقلیه) به نفع است.

۱. مؤلف متن و شارح آن

۱-۱ شرح حال مؤلف متن: مؤلف متن «الهدایه» اثیرالدین ابی‌علی، مفضل بن عمر بن مفضل، فیلسوف، ریاضی‌دان و منجم قرن هفتم هجری (متوفی بین سالهای ۶۱۰ و ۶۶۰ هجری) است. وی - طبق آثار معتبر - از اهالی ابهر (شهری میان قزوین و زنجان) بوده و در علوم حکمی از شاگردان برجسته فخر رازی است. استاد دیگر وی که در نزد او ریاضیات و نجوم آموخته، کمال الدین ابوالفتح موسی بن یونس موصلی (۵۵۱ - ۶۲۹) بوده است.

ابهری پس از بروز فتنه قوم مغول بعثت احساس عدم امنیت، به شام مهاجرت کرد و مدتی در دمشق سپری نمود و سپس از آنجا رهسپار بلاد روم (آسیای صغیر) گردید و در

آنجا - که در آن زمان محیط امن و آرام بود - ماندگار شد و به تدریس و تألیف پرداخت. او شاگردان دانشمندی پروراند و آثار گرانبهائی نیز دربارهٔ منطق، فلسفه طبیعی و الهی و ریاضیات از خود بجا گذاشت.

مهمترین و معروفترین شاگردان او عبارت بودند از: ۱. نجم الدین دبیران کاتبی قزوینی (۶۰۱ - ۶۷۵) که علاوه بر آشنایی کامل به علوم حکمی و تألیف آثار ارزشمند، یکی از ریاضی دانان معروف عصر خویش بود و در ساخت آلات رصدی و فعالیت در رصدخانه مراغه شرکت داشت؛ ۲. عمادالدین زکریا محمود قزوینی (۶۰۰ - ۶۸۲) مؤلف کتابهای آثار البلاد و عجز الخلفاء؛ ۳. ابن خلکان صاحب کتاب معروف وفیات الأعیان؛ ۴. جمال الدین احمد بن عیسی.

ابهری در منطق ارسطویی در دو مورد نظریهٔ جدیدی ارائه داده است: یکی اینکه وی معتقد است در قضایای مزاجه شرطهٔ خاصه و عرفیهٔ خاصه، «سالبهٔ جزئیه» نیز عکس لازم الصدق دارد. دوم اینکه وی به ضرب دیگر بر ضروب منتج شکل رابع در مختلطات افزوده و به هشت ضرب رسانده است که تفصیل هر دو مورد در کتاب الجوهر النضید - شرح تجرید المنطق - اثر علامهٔ حلی بیان شده است (ص ۹۳ و ۱۳۵).

ابهری با خواجه نصیرالدین طوسی، معاصر بود و در بعضی حکمی مکاتباتی با یکدیگر داشتند. متن یکی از نامه‌های طوسی به ابهری - بزبان فارسی - بدست ما رسیده که در آن، چند سؤال از ابهری پرسیده است. بخشی از آن نامه در کتاب منطق مباحث الفاظ در مقدمهٔ تصحیح رسالهٔ تعدیل المعیار (ص ۳۶) توسط مرحوم استاد نورانی آمده است. لحن این نامه از احترام زیاد خواجهٔ طوسی به ابهری و مقام شامخ علمی او حکایت می‌کند که در اینجا چند سطر از آنرا بعنوان نمونه می‌آوریم.

جناب همایون و ذات میمون، مخدوم معظم، ملک حکماء العالم، اثیر الدین، قطب الإسلام والمسلمین، قدوة العلماء والمحققین، بقية الأفاضل المتأخرین،

آدام الله تعالى علوه و قرن بالمیامن عشیه و غدوه، که مقصد آمال افاضل و مطلع أنوار فضائل است، همیشه به کرامات ذوالجلال و کمال لایزال محفوظ و محفوظ باد، و دست تصرف زمان و عنان تغلب حدثان از کنف شرف و ساحت با راحتش مردود و مصروف، بحق الحق.

۲۱ آثار مؤلف: از اثیرالدین ابهری در حدود سی عنوان کتاب و رساله باقی مانده که رتبه: ۱- المنطق، رساله مختصری بزبان فارسی که توسط محمدتقی دانش پژوه، همراه منطق السیوطی در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، سال ۱۷ شماره ۳ و ۴ به چاپ رسیده است. ۲- کلمات عشر، رساله کوچکی بزبان فارسی، کتابخانه دانشگاه تهران، مجموعه ۲۴۰۱ خطی، مقدمه باقی سبزواری این رساله را در سال ۱۳۴۰ ش، در مجموعه چهارده رساله منتشر ساخته است. ۳- الهدایه در سه بخش: منطق، طبیعیات و الهیات. بخش منطق آنرا - چنانکه اشاره شد - دانش پژوه، چاپ رسانده است و اخیراً نیز متن کامل سه بخش توسط آقای دکتر نجفقلی حبیبی تصحیح و چاپ شده است. اما بر دو بخش فلسفی آن شرحهای زیادی نوشته شده که مستربین آنها یکی شرح قاضی کمال الدین میبیدی است که بارها چاپ سنگی شده و دیگری شرح ملا صدرا (کتاب حاضر) است. ۴- ایساغوجی در دانش منطق که فقط بعثت اینکه فصل اول آن در کتاب ایساغوجی است به این نام نامیده شده است. نسخه های خطی آن در مجموعه مهمات معانی، چاپ مصر ۱۳۶۹ قمری از ص ۲۷۱ تا ۲۷۹ آمده و خود رساله هم همراه حواشی و حواشی، قاهره و استانبول چاپ شده است. ۵- تنزیل الأفكار فی تعدیل الأسرار در سه بخش: منطق، الهی و طبیعی که بازگو کننده نظریات شخصی ابهری درباره قوانین منطق و حکمت است. خواجه نصیرالدین طوسی بر بخش منطق این کتاب، نقدی نوشته تحت عنوان تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الأفكار که در مجموعه منطق و مباحث الفاظ به کوشش مرحوم استاد عبدالله نورانی به طبع رسیده است. ۶- زبدة الأسرار در سه بخش: منطق، طبیعیات و الهیات. ابهری

در انتهای الهیات الهدایة به این کتاب ارجاع می‌دهد و می‌گوید: «هر کس بخواهد در حکمت و آگاهی به مذاهب حکماء استقصا کند به کتاب زبدة الأسرار مراجعه کند».

۷- المحصول در مقابل التحصیل بهمنیار. ۸- الإشارات در برابر اشارات ابن سینا. ۹- منتهی الأفكار فی إبانة الأسرار در منطق، الهیات و طبیعیات. ۱۰- خلاصة الأفكار ونقاوة الأسرار در منطق. ۱۱- دقائق الأفكار در منطق. ۱۲- عنوان الحق و برهان الصدق در منطق، طبیعی و الهی. ۱۳- كشف الحقائق فی تحریر الدقائق در منطق، الهی و طبیعی که بخش منطق آن در دانشکده الهیات دانشگاه آزاد کرج توسط خانم فرح عمویی به راهنمایی اینجانب تصحیح شده است. ۱۴- رسالة الزاهرة فی بیان فساد المقدمات الجدلیة. ۱۵- المغنی در علم جدل و آداب بحث و منطق. ۱۶- المسائل (هجده مسئله کلامی). ۱۷- تهذیب النکت ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی. ۱۸- غایة الادراک فی درایة الأفلاک. ۱۹- المجسطی (رساله‌ای در علم هیئت). ۲۰- سه رساله در هیئت و نجوم. ۲۱- رسالة الأسطرلاب. ۲۲- الزیج الشامل. ۲۳- الزیج الاختیاری. ۲۴- رسالة فی الزیج الشمسی. ۲۵- مختصر فی علم الهيئة. ۲۶- الزیج المقنن. ۲۷- الزیج الملخص. ۲۸- آغاز و انجام بزرگان فارسی. ۲۹- حاشیه بر شرح ملخص فخررازی از نجم‌الدین محمد اللبودی دمشقی. ۳۰- صاحب‌الاصول اقلیدسی در ۱۳ مقاله^۱.

۳-۱ معرفی شارح کتاب: شارح کتاب، صدرالدین محمد بن ابراهیم، ملقب به صدرالمتألهین معروف به ملاصدرا، فیلسوف، عارف و مفسر برجسته شیعه است. وی در تاریخ ۹۷۹ هـ ق در شهر شیراز در یک خانواده سرشناس و مرقه، چشم به جهان گشود. پدر وی یکی از صاحب منصبان عالیمقام دربار صفوی بود. او مقدمات دانش آنروز را در دستگاه خود فرا گرفت و در عنفوان جوانی برای تکمیل تحصیلات خویش عازم اصفهان گردید. در آن روزگار

(۱) برای آگاهی از شرح حال و آثار ابهری مراجعه کنید به: کتاب منطق و مباحث الفاظ (مجموعه متون و مقالات تحقیقی) به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکوایزو تسو، مقدمه تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الأفكار به تصحیح استاد عبدالله نورانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۶ تا ۴۱. و دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ششم، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران ۱۳۷۳، تحقیق صمد موحد.

شهر اصفهان پایتخت کشور و بزرگترین مرکز علمی بود. ملاصدرا علوم فقهی، تفسیر و حدیث را نزد شیخ بهاء الدین عاملی (۹۵۳ - ۱۰۳۰ ه.ق) معروف به شیخ بهائی که یکی از علمای دینی عالی مقام و مورد احترام دربار صفوی بود آموخت و فلسفه و عرفان را نزد میرمحمد باقر داماد استرآبادی (متوفی ۱۰۴۰ ه.ق) معروف به میرداماد و متخلص به «اشراق» یاد گرفت.

ملاصدرا با قریحه و استعداد سرشاری که داشت خیلی سریع مدارج علمی آن دربار طی کرد و خود در اثر کوشش مداوم و تحقیقات موشکافانه در مسائل دقیق فلسفی، صاحب نظر گردید. او با بهره‌گیری از امکانات مالی خویش توانست به بسیاری از کتب و مآخذ استناد علمی دست یابد و با اندیشه‌های علمی دانشمندان گوناگون آشنا گردد. ملاصدرا در شرح علمی و جریانهای فکری آن عصر، رگه‌هایی از پیوند با حقایق دریافت. بنظر او علت اختلاف نظر بین صاحب نظران این جریانه این بوده که با زبان متفاوت حرف می‌زنند و بهمین جهت او مکتب در فلسفه پایه‌گذاری کرد که همه جریانهای فکری را با یک زبان بیان کنند. این مکتب حکمت متعالیه است که چهار قرن است که میدان‌دار حوزه‌های علمی و مورد توجه استادان فلسفه است. از ملاصدرا در حدود چهل عنوان کتاب و رساله درباره فلسفه، منطق، عرفان، تفسیر و حدیث باقی مانده است که همه آنها بارها چاپ و منتشر شده‌اند.

از آنجا که شرح حال و آثار ملاصدرا توسط بنیاد حکمت اسلامی دربار در کتب و مقالات متعدد چاپ و منتشر شده است ما به همین اندازه از معرفی وی اکتفا می‌کنیم.^۱



۲- گذری بر محتوای کتاب

۲-۱ بخش طبیعیات: چنانکه اشاره شد این کتاب از دو بخش (طبیعیات و الهیات)

(۱) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به زندگی، شخصیت، و مکتب صدرالمآلهین اثر آیت الله سید محمد خامنه‌ای.

تشکیل شده است. طبیعیات از سه فن و مجموعاً در بیست و چهار فصل تنظیم گردیده است. ۱-۲ فن اول که «سماع طبیعی» یا «سمع الکیان» نامیده می‌شود، طولانی‌ترین بخش طبیعیات است که در ده فصل مورد بررسی قرار گرفته و شامل احکام و مسائلی است که در همه اجسام عمومیت دارد.

فصل اول درباره ابطال جزء لایتجزأ است. ملاصدرا می‌گوید:

هدف مؤلف در این فصل، نفی ترکب جسم از جواهر فرد است. اما چون

ابطال جزء فرد از مبادی مباحث هیولی و صورت بوده و تلازم میان آنها از

مثال برای اعلی (فلسفه اولی) است، لذا مصنف برای تحقیق ماهیت جسم

- که موضوع علم طبیعی است - در آغاز این فن به آن پرداخته است.

مؤلف برای ابطال ترکب جسم از اجزاء لایتجزأ تنها دو دلیل ساده آورده که هیچیک

مبتنی بر مبادی دیگر مانند اثبات دلالت و ملکت - مثال آنها نیست. در صورتیکه برای ابطال

جزء فرد دلایل فراوانی در کتب قوم ذکر شده، بیشتر مبتنی بر اصول هندسی است.

دلیل اول: فرض می‌کنیم یک جزء در میان دو جزء دیگر قرار گیرد، در آنصورت اگر

جزء وسط مانع از تلاقی دو طرف نباشد تداخل می‌شود و طرف و وسط بودن حاصل

نمی‌شود که ممتنع است و اگر مانع از تلاقی طرفین باشد، جزء منقسم می‌شود که خلاف

فرض است. دلیل دوم: فرض می‌کنیم یک جزء در ملتقای دو جزء دیگر قرار گیرد که در

صورت تلاقی آن با هر دو طرف منقسم می‌شود.

فصل دوم در اثبات هیولی است. «هیولی جوهریست که فی نفسه نه متصل واحد و

نه منفصل است» ولی صورت جسمیه را - که عبارتست از ممتد جوهری - می‌پذیرد. در

اینکه هیولی، اتصال و انفصال و انواع هیئتها را می‌پذیرد، بین جمهور عقلا هیچگونه

اختلافی نیست ولی در موارد زیر اختلاف نظر وجود دارد: هیولی همان جزء لایتجزی

است. ۱. که هرگز انقسام نمی‌پذیرد. ۲. قابل انقسام در یک یا دو جهت بوده و متناهی است.

۳. قابل انقسام بطور غیر متناهی است. ۴. تنها در خارج قابل قسمت نیست زیرا که خیلی ریز و سفت است ولی در ذهن قابل انقسام است. ۵. هیولی همان جسم بما هو جسم است. ۶. هیولی امریست بسیطر از جسم.

سه قول اول از آن متکلمین، قول چهارم از آن دیمقراطیس است و قول پنجم رأی گروهی از فلاسفه اقدم و قول ششم از آن فلاسفه معتبر مشاء است.

مهور حکما متفق القولند در اینکه هیولای اولی یک شیء واحد شخصی است و فی حد ذاته کبری ندارد و در اجسام، اتصال و انفصال را می پذیرد و در هر دو حالت - اتصال و انفصال - محفوظ است اما اختلاف در اینست که آیا این جسم، در خارج بسیط است یا مرکب از ماده و صورت که محاذی جنس و فصلند، و نیز بر فرض ترکیب آیا مرکب از جوهر و عرض است یا نه. قول اول از افلاطون الهی است که سهروردی (شیخ مقتول) نیز آنرا در حکمة الهی پذیرفته است. و اما وی در تلویحات قول دوم را برگزیده است. قول سوم از آن ارسطو و پیروان او مانند فارابی و ابن سینا است. و تتبع این اختلاف یک اختلاف دیگری نیز حاصل شده و آن اینکه اگر در جسم بما هو جسم، انفصال حاصل شود آیا چیزی از حقیقت آن، معدوم می شود یا نه. صورت در صورت انعدام، جوهر منعدم می شود یا عرض؟ این همه محل نزاع بین فلاسفه است.

مصنف متن، مذهب مشائی را برگزیده که هر جسمی مرکب است از اجزاء که یکی در دیگری حلول کرده حال، «صورت» و محل، «هیولی» است. و برای اثبات مذهب انبیهان «فصل و وصل» استفاده نموده که خلاصه اش اینست: برخی اجسام - مانند آب و آتش - قابل انقسامند، پس باید فی نفسه متصل واحد و پیوسته باشند وگرنه جزء لایتجزی لازم می آید. از این بیان استنتاج می شود که همه اجسام دارای هیولی هستند، زیرا که جسم متصل قابل انفصال است و امر قابل انفصال نمی تواند مقدار و یا صورت باشد پس معنی دیگری در جسم هست که انفصال را می پذیرد که همان هیولی است.

فصل سوم: صورت از هیولی جداشدنی نیست، زیرا اگر صورت بدون هیولی وجود داشته باشد باید از لحاظ مقدار متناهی و دارای شکل معینی باشد و در نتیجه قابل انفصال خواهد بود، در صورتیکه، هر قابل انفصال، مرکب از هیولی و صورت است.

فصل چهارم: هیولی نیز بدون صورت ممکن نیست، زیرا در این صورت، نه می تواند دارای وضع باشد و نه قابل وضع؛ چرا که در صورت فقدان وضع، هنگام اقتران با صورت، مشکل تعیین حیز پیش می آید و در صورت دارای وضع بودن، قابل انقسام می شود که گفتیم آنها جسم و سبب از هیولی و صورت قابل انقسام است.

البته باید توجه داشت که بین هیولی و صورت رابطه علت و معلولی وجود ندارد بلکه فقط بین آنها تلاطم وجود دارد به این معنی که هیولی در بقای خود به صورت نیازمند است و صورت هم در تشکی و تفسیر خود نیازمند هیولی است.

فصل پنجم: اثبات صور نوعی، در ذره جوهریت صورتهای نوعی بین حکما اختلاف نظر وجود دارد. فلاسفه مشاء معتقدند هر نوعی از انواع اجسام، دارای یک صورت منوع جوهری است و این ادعا را با سه دلیل اثبات می کنند: یکی، از راه آثار مختلف اجسام که مبادی آن آثار مختلف، انواع مختلفند که با هم جوهر باشند. دوم امر مختص بر هر نوعی از اجسام مقوم ماده است که جوهر است و مقوم جوهرها جسم است. سوم صور نوعی مقوم ماهیات اجسام هستند، زیرا با تغییر این صور، جواب اما هر دو جسم تغییر می کند؛ پس صور نوعی اعراض نیستند. اما فلاسفه قدیم یونان مانند هرمس، پیثاغورس، افلاطون و حکمای فارس و رواقی ها مانند شیخ الإشراق این نظر را نمی پذیرند.

اما ملاصدرا با نظریه فلاسفه مشاء موافقت می کند و می گوید: «ممکن نیست یک حقیقت محصل دارای وحدت طبیعی، مندرج در دو مقوله باشد، بنابراین چون هر نوعی از انواع اجسام دارای یک حقیقت محصل و وحدت طبیعی بوده و مرکب از یک جزء مشترک میان همه اجسام و یک جزء مختص هستند پس باید مندرج در تحت مقوله جوهر باشند.

فصل ششم، مکان. درباره ماهیت و چیستی مکان، پنج قول وجود دارد: ۱- مکان جزء مادی جسم است. ۲- جزء صوری جسم است. ۳- مکان بُعدی است موجود که اقطار آن مساوی متمکن است. ۴- مکان بُعدی است موهوم. ۵- مکان، چیزی است که تنها سطحی از جسم با آن تلاقی دارد.

اما در عین حال همه متنازعین در چهار علامت خاص مکان، توافق و مصالحه نموده‌اند و آن چهار علامت خاص عبارتند از: ۱- نسبت جسم بر آن با لفظ «فی» یا چیزی که بمعنی آن است می‌باشد. ۲- جسم لذاته از آن، قابل انتقال است. ۳- حصول دو جسم در یک مکان محال است. ۴- مکانها در جهت با هم متفاوتند.

فصل هفتم، حیثیت جسمی دارای حیث طبیعی است که هنگام خروج از آن از نزدیکترین راه آنرا می‌طلبند. حیثیت در «الین» به جوهر فرد عبارتست از «فراغ» یا «خلاء موهوم» و بنظر آنان، حیث غیر از مکان است زیرا که آن در نزد آنان جائیست که جسم به آن تکیه می‌کند. اما بنظر قائلین به بُعد، حیث خاص مکان است ولیکن نزد قائلین به سطح، اعم از مکان و وضع است، زیرا که جسم محیط بنا به تفسیر آنان مکان ندارد ولی دارای وضع و محاذات است نسبت به آنچه که در جوف آنست.

فصل هشتم، شکل هر جسمی دارای شکل طبیعی است زیرا که هر جسمی متناهی است و هر متناهی دارای شکل است و چون جسم متناهی محدود به حدود است پس هر جسمی دارای شکل طبیعی است.

فصل نهم، حرکت و سکون، حرکت عبارتست از خروج تدریجی شیء از قوه به فعل. و سکون عبارتست از عدم حرکت چیزی که صلاحیت و شأن حرکت دارد. اما این تعریف از حرکت مورد مناقشه ارسطو قرار گرفته و آنرا تعریف دوری دانسته و خود وی چنین تعریف کرده: «حرکت کمال اول است برای شیء بالقوه از آنجهت که بالقوه است».

معانی حرکت: لفظ «حرکت» به دو معنی اطلاق می‌شود:

۱- بودن شیء بین مبدأ و منتها بگونه‌ای که هر حدی از حدود در وسط فرض شود، این شیء متحرک (نه قبل از وصول و نه بعد از وصول)، در آنجا نبوده است، بر خلاف حدود دو طرف. این در واقع صورت حرکت است و می‌توان گفت: یک صفت واحد شخصی است که با تبدل و تجدد حدود وسط تغییر نمی‌کند، زیرا که در وسط بودن حرکت به این دلیل نیست که آن متحرک در حدی است و حد دیگر نیست؛ بلکه به این دلیل است که با صفت «در وسط بودن» متصف است، همین. البته این در وسط بودن متحرک گرچه بحسب ذات یک واحد شخصی و ثابت است اما بواسطه نسبتش به حدود فرضی غیرمتناهی مسافت، قابل تقسیمی و متناهی فرضی است. بعبارت دیگر: باعتبار ذات، یک امر ثابت است ولی باعتبار نسبت به حدود، غیر ثابت است. در حقیقت، حرکت به این معنی، وجودیست بین قوه صرف و صفت حض.

۲- حرکت امریست پیرامون مبدأ و منتهی و منطبق بر مسافت که با انقسام مسافت منقسم و با وحدت آن، واحد می‌شود. در واقع، معنای دوم حرکت از حرکت بمعنای اول بحسب استمرار ذات و اختلاف نسبتش به حدود منقسم حاصل می‌شود. حرکت بمعنای اول را «حرکت توسیطیه» و حرکت بمعنای دوم را «حرکت تقسطیه» می‌نامند.

تحقق حرکت به شش امر وابسته است: ۱- متحرک (موضوع حرکت)؛ ۲- محرک (فاعل حرکت)؛ ۳- مسافت حرکت (مقوله‌ای که حرکت در آن حاصل می‌شود)؛ ۴- مبدأ حرکت؛ ۵- مقصد و منتهی الیه حرکت؛ ۶- زمان حرکت.

حرکت باعتبار محرک و فاعل حرکت بر دو قسم است یا ذاتی است یا عرضی. اگر قوه محرکه در متحرک از آنجهت که متحرک است وجود داشته باشد حرکت ذاتی است، در غیر اینصورت عرضی است. حرکت ذاتی خود نیز بر سه قسم است: طبیعی، قسری و ارادی. اما حرکت باعتبار مسافت و مقوله‌ای که حرکت در آن حاصل می‌شود به چهار قسم تقسیم می‌شود. معنی وقوع حرکت در مقوله اینست که در هر «آن فرضی» از زمان حرکت،

چنین تعریف می‌شود: «هی کمال أول لجسم طبیعی آلی من جهة ما يدرك الجزئيات و يتحرک بالإرادة»، یعنی حیوان دارای قوه مدرکه و قوه محرکه است. قوه مدرکه پنج عضو ظاهری و پنج عضوی باطنی دارد. پنج عضو ظاهری عبارتند از «سامعه، باصره، شامه، ذائقه و لامسه» و پنج عضو باطنی عبارتند از «حس مشترک، خیال، وهم، حافظه و متنبه». اما سه محرکه بر دو قسم است: قوه باعته و قوه فاعله. قوه باعته همان قوه شهویه و قوه باعته است و قوه فاعله قوه‌ای است که عضلات را برای انجام کار تحریک می‌کند. نفس ششم انسان، انسان علاوه بر نفس نباتی و نفس حیوانی، اختصاصاً، دارای نفس ناطقه نیز می‌باشد. تعریف نفس ناطقه «هی کمال أول لجسم طبیعی آلی من جهة ما يدرك الأمور الكلية و یفعل أفعالاً تکرية». بعبارت دیگر: نفس ناطقه - اختصاصاً - دارای قوه عاقله‌ای است که بوسیله آن، در قرائن و تصدیقات را درک می‌کند و نیز دارای قوه عامله‌ای است که بوسیله آن، بدن انسان را به افعال جزئی - با فکر و رویه باقتضای آراء خاص خود - برمی‌انگیزد.

مراتب قوه عاقله عبارتند از: «عقل هیولانی، عقل باطنی، عقل بالفعل و عقل مستفاد». چند نکته: ۱- عقل بالملکه در بالاترین مرتبه خود قوه قیاسیه نامیده می‌شود. ۲- قوه عاقله مجرد از ماده است و گرنه می‌بایستی دارای وضع و مکان باشد که محال است. ۳- تعقل نفس بوسیله آلات جسمانی نیست و گرنه با ضعف بدن آن هم امکان‌پذیر می‌شد. ۴- نفوس حادثند با حدوث بدن، زیرا که اگر قبل از بدن وجود داشتند بین آنها تمایز و تمایز حاصل نمی‌شد.

۲-۲ بخش الهیات بالمعنی الأعم که دارای سه فن است.

۲-۲-۱ فن اول در تقسیمات وجود (یعنی موجود) است و دارای هفت فصل است. این فن در واقع درباره امور عامه است و بهترین تعریف برای امور عامه اینست که بگوئیم: «اموری هستند که اولاً و بالذات عارض بر موجود مطلق بما هو موجود مطلق، می‌شوند،

بدون اینکه نیازی باشد به اینکه «موجود» بصورت طبیعی و یا تعلیمی دربیاید».

فصل اول کلی و جزئی، کلی مفهومی است که نفس تصوّرش مانع از شرکت افراد کثیر نیست؛ عبارت دیگر کلی مفهومی است قابل صدق بر کثیرین است. اما جزئی به بیش از یک فرد قابل صدق نیست. از نظر مصنف متن، تشخیص جزئی بواسطه عوارض شخصی است. اما از نظر ملاصدرا - چنانکه فارابی نیز معتقد است - بواسطه نحوه وجود خاص آن جزئی است.

فصل دوم واحد و کثیر، «واحد» به چیزی گفته می‌شود که از آنجهت که واحد است قابل انقسام نیست. این قید «جهت»، برای اینست که ممکن است یک شیء به یک اعتبار واحد و به اعتبار دیگر کثیر باشد. اقسام واحد عبارتند از: واحد بالجنس، بالنوع، بالمحمول، بالموضوع، بالعلة، بالاتصال، بالترکیب و بالأخره واحد حقیقی که اصلاً قابل انقسام نیست. واحد بالجنس یعنی یکی از جنس و واحد بالنوع یعنی دارای یک نوع باشند و همینطور؛ اما کثیر، هر نوع آن در مقابل همان نوع از واحد است.

در اشیاء کثیر، گاهی دو چیز با هم مقابل دارند یعنی در یک محل و در یک زمان و از یک جهت قابل جمع نیستند و چهار قسمند: ۱- تقابل تضاد؛ ۲- تضایف؛ ۳- ملکه و عدم ملکه؛ ۴- تقابل به سلب و ایجاب یا تناقض.

فصل سوم متقدّم و متأخّر که بحسب استقراء بر اینها هستند: ۱- متقدّم بالزمان؛ ۲- بالطبع؛ ۳- بالشرف؛ ۴- بالرتبه؛ ۵- بالعلة. و متأخّرها هم، مقابله هم‌ان متقدّم‌ها هستند. ملاصدرا در اینجا یک نوع متقدّم دیگر بعنوان «متقدّم بالتجوهر» افزوده و در این باره (جلد ۳، ص ۲۷۷) دو نوع متقدّم دیگر نیز بعنوان «متقدّم بالحق» و «متقدّم بالحقیقه» افزوده و تعداد آنها را به هشت رسانده است.

فصل چهارم قدیم و حادث که بر دو قسمند: قدیم بالذات که وجودش از غیر نیست در مقابل حادث بالذات که وجودش از دیگریست. و قدیم بالزمان که زمانش آغاز ندارد و مقابل آن حادث بالزمان که زمانش آغاز دارد یعنی زمانی بوده که آن حادث نبوده است.

فلاسفه معتقدند وجود هر حادث زمانی مسبوق است به ماده - اعم از موضوع، هیولی و بدن - و مدت، زیرا که امکانش بر وجودش تقدّم دارد و در غیر اینصورت لازم می‌آید قبل از وجود، ممکن نباشد و سپس ممکن گردد در صورتیکه اگر قبل از وجود ممکن نباشد یا واجب بالذات بوده و یا ممتنع بالذات و سپس ممکن بالذات شده که این، انقلاب است و محال، بنابراین هر حادثی باید قبل از وجود، ممکن باشد. البته باید توجه داشته که این امکان یک امر وجودی و عرضی قائم به یک ماده است.

اما نظر فیلسوفان در این استدلال مغالطه صورت گرفته و آن اینکه در مقدمات برهان، امکان ذاتی باشد زیرا امکانی که در مقابل وجوب و امتناع قرار دارد امکان ذاتی است، در صورتیکه وجه، امکان استعدادی اراده شده، چون امکان ذاتی یک امر عرضی خارج محمول است و خارج بحث ندارد ولی امکان سابق بر وجود حادث، امر وجودیست. افزون بر این، لازمه این بحث اینست که وجود مجردات نیز که امکان ذاتی دارند مسبوق به ماده باشند.

شیخ الإشراق در کتاب المشارع و المطارحات (ص ۴۰۰) گفته: قوه وجود کائنات بمعنای امکان ذاتی، که قسیم واجب و ممتنع است، نیست بلکه منظور قوه و یا امکان استعدادی است.

اما ملاصدرا این نظر شیخ الإشراق را نمی‌پذیرد. بنظر وی اگر چنین باشد برهان لزوم مسبوقیت وجود حادث به ماده مخدوش می‌شود، لذا بهتر است در کائنات نیز امکان ذاتی مورد نظر باشد، اما در عین حال فرق بین مبدعات و کائنات به این باشد که حامل امکان در مبدعات، خود ماهیت بلحاظ تحلیل عقلی موجود بسیط به ماهیت و وجود باشد و حکم امکان ذاتی داشته باشد ولی در کائنات، حامل امکان قبل از وجود، شیء دیگری غیر از ماهیت خود حادث باشد. بنابراین امکان در همه موجودات بیک معنی است الا اینکه تحقق آن در کائنات، کاشف از ماده سابق و کیفیت حاصل در آنست که به آن امکان استعدادی اطلاق می‌شود و

بدین سبب، مناسبت صدور آن از مبدأ فیاض از بین می‌رود، ولی در ابداعات، این مناسبت موجود است و بمجّرد امکان ذاتی از مبدأ فیاض صادر می‌شوند.

فصل پنجم قوّه و فعل، قوّه چیز است که مبدأ تغییر و دگرگونی در چیز دیگر - از آنجهت که دیگر است - می‌شود. هر آثار و افعالی که بطور عادی و مستمرّ از اشیاء صادر می‌شود، مانند اختصاص به مکان، کیف، حرکت و سکون، همه و همه - از قوّه‌ای که در نفس وجود دارد صادر می‌شوند و نه چیز دیگر.

فصل ششم علت و معلول، علت دو معنی دارد: ۱. علت ناقصه که از عدمش عدم معلول لازم می‌آید اما از وجودش، وجود معلول لازم نمی‌آید. ۲. علت تامه که از وجودش وجود معلول و از عدمش عدم معلول لازم می‌آید. علت بر چهار قسم است. علت فاعلی، علت غائی، علت مادی و علت صوری. علت فاعلی و غائی علل وجود معلولند و علل خارجی هستند. اما علل مادی و صوری، علت شیئیت معلولند و علل قوام و علل داخلی هستند.

در اینکه هر شیء مرکّب دارای مادی صورت و فاعل است هیچ اختلافی نیست اما در اینکه آیا همه معلولها غایت دارند یا خیر؟ تردید جود دارد. از جمله موارد تردید عبارتند از: فعل عبث، فعل اتفاقی، فعل بدون دومی و حرکت، یا افعالی که دارای غایات طولی نامتناهی هستند. از نظر ملاصدرا در همه این موارد غایت وجود دارد، إلا اینکه برخی از حکما، غایات بالعرض را با غایات بالذات خلط نموده‌اند و این موارد غایت بالعرض نبوده گمان کرده‌اند غایت بالذات هم نیست.

فصل هفتم جوهر و عرض، اگر حالتی به امری اختصاص داشته باشد و در آن، حلول کند، اولی را «حال»، دومی را «محلّ» گویند. در این حالت قطعاً یکی از طرفین به دیگری نیازمند است. اگر محلّ به حال نیازمند باشد، محلّ را «هیولی» و «حال» را صورت می‌نامند ولی اگر بعکس، حال نیازمند به محلّ باشد، حال را «عرض» و محل را «جوهر» می‌نامند.

جوهر ماهیتی است که اگر در خارج وجود پیدا کند، در موضوع نخواهد بود. پس

واجب الوجود از تعریف خارج است زیرا ماهیت ندارد. اقسام جوهر عبارتند از «هیولی، صورت، جسم، نفس، عقل». جوهر نسبت به اقسام خود، جنس محسوب نمی‌شود، زیرا که در غیر اینصورت لازم می‌آید که همه این اقسامی که داخل در تحت جوهرند مرکب باشند از جنس و فصل، در صورتیکه «نفس» که یکی اقسام جوهر است مرکب نیست زیرا که ماهیت، سببی را که در آن حلول کرده تعقل می‌کند.

اما عرض ماهیتی است که در خارج به موضوع نیازمند است و نه قسم است: «کم، کیف، متی. این ماهیه، ملک، وضع، فعل، انفعال».

۲-۲-۲. در علم به صانع و صفات او که دارای ده فصل است.

فصل اول اثبات واجب لذاته، واجب لذاته (واجب بالذات) موجودیست که اگر من حیث هو اعتبار شود غیر قابل انکار خواهد بود، یعنی ذاتاً پذیرای عدم نیست. اما واجب بالغیر (ممکنات) من حیث امکان در نظر عتلت، ضروری نیستند بلکه عدم را می‌پذیرند. خلاصه برهان اثبات ذات واجب سی چنین است:

اگر در عالم هستی هیچ موجودی واجب لذاته نباشد بحال لازم می‌آید، زیرا که در آنصورت همه موجودات، یک مجموعه مرکب از آحادی را تشکیل خواهند داد که هر تک تک آنها ممکن لذاته هستند؛ پس این مجموعه نیازمند علتی خواهد بود که بیرون از مجموعه ممکنات باشد، یعنی باید واجب لذاته باشد. بنابراین از فرض عدم واجب لذاته، وجودش لازم می‌آید.

فصل دوم وجود واجب الوجود عین حقیقتش می‌باشد، در غیر اینصورت، وجودش زاید بر ذات و عارض بر آن و نیازمند به علت خواهد بود. حال می‌گوئیم: اگر این علت، خود ذات باشد، تقدم شیء بر خود لازم می‌آید و اگر غیر ذات باشد، نیازمند به غیر خواهد بود که با وجوب وجود منافات دارد.

فصل سوم وجوب وجود و نیز تعیین حق تعالی عین ذاتش می‌باشد. در این فصل دو

مسئله مطرح شده، نخست اینکه وجوب وجود در واجب لذاته زاید بر ذات نیست، بلکه عین ذات است. دوم تعین حق تعالی نیز عین ذات است. برهان حکم اول: اگر وجوب وجود، زاید بر حقیقت ذات باشد باید عارض بر ذات و معلول آن باشد که تقدم شیء بر خود لازم می‌آید. اما برهان حکم دوم: اگر تعین عین ذات نباشد بلکه زاید بر حقیقت ذات باشد لازم می‌آید «تعین» معلول ذات باشد در حالیکه علت تا تعین نداشته باشد نمی‌تواند معلولی به وجود بیاورد.

فصل چهارم توحید واجب الوجود. منظور از توحید در اینجا نفی شرکت در مفهوم وجوب وجود است، و نه به این معنی که نوع او منحصر در یک شخص است. برهان اثبات توحید اگر دو موجود هر دو واجب الوجود باشند، باید در وجوب وجود مشترک باشند و بواسطه امر دیگران هم متمایز باشند و ما به الامتیاز آنها یا تمام حقیقت باشد یا جزء حقیقت، در حالت اول لازم می‌آید وجوب وجود خارج از حقیقت آنها باشد در صورتیکه قبلاً اثبات شد که وجوب وجود عین حقیقت است و در حالت دوم ترکیب در ذات لازم می‌آید که با وجوب وجود منافات دارد.

فصل پنجم واجب لذاته واجب من جمیع الوجودات است، یعنی هیچگونه جنبه امکانی ندارد و هر کمال ممکن بنحو امکان عام بر او واجب است. برهان: ذات حق تعالی بدون شرط وجود و یا عدم چیزی - برای واجد بودن همه صفاتش کافی است - زیرا اگر ذات بتنهایی کافی برای داشتن همه کمالات نباشد، نیازمند به غیر خواهد بود که محال است. در واقع اگر واجب الوجود من جمیع الجهات نباشد واجب الوجود لذاته هم نخواهد بود.

فصل ششم واجب الوجود لذاته با هیچیک از ممکنات در وجود مشترک نیست. برهان این ادعا چنین بیان شده است: اگر واجب لذاته در وجودش مشارک با ممکنات باشد در آنصورت بر «وجود من حیث هوهو» یا تجرد واجب است یا عدم تجرد، یا هیچیک از آن دو واجب نیست که هر سه حالت باطل است، زیرا که در شق اول وجود ممکنات هم

مجزء می‌گردند و در شق دوم، واجب الوجود مجزء نمی‌شود و در شق سوم، واجب الوجود در تجزء نیازمند غیر خواهد بود. البته این، نظر مؤلف متن (ابهری) است.

ملاصدرا در این فصل، نظریات مختلف حکما و متکلمان و عرفا را درباره وجود موجودات بتفصیل بیان کرده و در خاتمه نظر خاص خود را ارائه داده است. اشاره اجمالی بر آن، خالی از فایده نیست.

۱- موجودیت هر چیزی به این معنا است که با مفهوم موجود، بالذات متحد می‌شود - چنانکه در واجب الوجود چنین است - یا بالعرض متحد می‌شود، همچنانکه در ممکنات چنین است. وجه یک، مرسیت و بدیهی است که بفارسی از آن به «هست» تعبیر می‌شود، هیچ چیزی با وجود متحد نمی‌شود مگر در اعتبار عقلی. این، نظر سید سند صدرالدین شیرازی دشتکی است.

۲- قول أبوالحسن اشعری و پیروانش به این گویند: «وجود هر چیزی عین ماهیت آنست» به این معنی که وجود انسان، همان مفهوم انسان یا حیوان ناطق است. بنظر اینان «وجود» لفظ مشترک است بین معانی نامتناهی.

۳- نظر جمهور متکلمین که «وجود» را عرض قائم به ذات می‌دانند. وجود هم در واجب و هم در ممکن مانند قیام سایر اعراض است.

۴- قول مشهور از حکماء مشاء اینست که «وجود» در ممکنات عرض است ماهیات است اما در واجب، عین ذات است. یعنی حقیقت خداوند همان وجود خاص عالم بذات است بدون اینکه نیازمند به فاعل ایجاد کننده و یا محلی که شیء قائم به آنست، باشد. وجود خداوند در حقیقت مخالف وجود ممکنات است، گرچه در وجود مطلق مشترکند. اینان از وجود خداوند، «وجود بحث» و «وجود بشرط لا» تعبیر می‌کنند.

۵- بزعم گروهی، وجود یک امر عقلی انتزاعی و از معقولات ثانوی است و حقیقتاً عین هیچیک از موجودات نیست. بلی مصداق حملش در واجب الوجود، ذات او بذاته ولی

مصادق حملش در غیر از واجب، ذات آن شیء از حیث اینکه مجعول است می باشد. پس محمول در همه موجودات بحسب ذهن زاید است مگر اینکه مبدأ انتزاع محمول در ممکنات ذات آنهاست بلحاظ حیثیت مکتسب از فاعل و اما در واجب، ذات اوست بذاته. صاحب اشراق به این رأی متمایل است.

دیگروهی دیگر معتقدند موجودیت خداوند، یعنی اینکه او وجود خاص است، یا وجود خاص بودن اوست، اما موجودیت ممکنات به اینست که آنها با وجود حقیقی که همان واجب بالذات است، مرتبطند. پس وجود نزد آنان یک واحد شخصی است و تکثر در موجودات بواسطه ارتباطات است. وقتی می گوئیم «الواجب موجود» یعنی او وجود است ولی وقتی می گوئیم: «الشیء موجود» یعنی نسبتی با واجب الوجود دارد. پس معنای وجود اعم است از وجود قائم بذات و امور منتسب به وجود.

۷- از بیان شیخ الإشراق در آخر کلمات چنین فهمیده می شود که وجود مجرد، خواه واجب باشد یا ممکن، عقل باشد یا نفس، غیر ذات است. بنابراین رأی، مجردات نزد او وجود محض و قائم به ذاتند.

۸ آنچه که صوفیان در بیاناتشان اظهار می کنند اینست که حقیقت واجب همان وجود مطلق است. اینان تمسک می کنند به اینکه: او جبرئیت یا معدوم یا ماهیت موجود به وجود باشد، زیرا مستلزم احتیاج و ترکیب است، پس وجود است اما نه وجود خاص، زیرا که وجود خاص اگر با وجود مطلق اخذ شود یا مرکب می شود و یا مجرد معروض و در نتیجه نیازمند می گردد زیرا که احتیاج مقید بر مطلق ضروری است و از ارتفاع آن، ارتفاع همه وجودها لازم می آید. بنظر ملاصدرا برگشت و برآیند این قول اینست که همه موجودات - حتی اشیاء پست - نیز واجبند، زیرا وجود مطلق یک مفهوم کلی عقلی است و تنها در ذهن تحقق دارد ولی موجودات که افراد و مصادیق آن هستند کثیرند. افزون بر این، استدلالهای آنان نیز مغالطه آمیز است.

۹- نظر ملاصدرا که می‌گوید: «آنچه که بعد از تأمل دقیق و تفکر و اندیشه عمیق و ریاضات عقلی و مجاهدات شرعی به آن رسیدیم اینست که موجودیت هر چیزی به این معنی است که آنها در واقع عین حقیقت وجودند، زیرا که وجود، مفهومی دارد که از مفاهیم اعتباری و معقولات ثانوی است، ولی ذات و حقیقتی هم دارد. بلکه باید گفت: حقیقه هر چیزی همان نحوه وجود خاص آنست. وجودات امور ذهنی نیستند - چنانکه اشرافی می‌گویند - و تفاوت بین آنها با یکدیگر بواسطه ذات هم نیست - چنانکه مشائی‌ها می‌گویند - بلکه تفاوت بین آنها به شدت و ضعف یا کمال و نقص است.

پس وجود هر چیزی عین حقیقت در واقع می‌باشد، خواه مانند واجب الوجود غیر قابل تحلیل به ماهیت و وجود باشد و یا مانند ممکنات قابل تحلیل باشند. در حقیقت در هر چیزی وجود موجود است و برای نشانه سزاوارتر است تا خود آن شیء؛ چنانکه «بیاض» سزاوارتر است ابیض باشد تا آن چیزی که به آن عارض می‌شود. بنابراین «وجود» بالذات موجود است ولی ماهیات بالعرض می‌بودند و این مطلب در حکمت متعالیه با برهان اثبات شده است. (ج ۱، ص ۴۷ تا ۵۲).

فصل هفتم واجب لذاته به ذات خویش عالم است. برهان: «دارعاقلیت و معقولیت، تجرد تام از ناحیه مدرک و مدرک است، واجب الوجود مجرد و قائم بذات است پس او عالم بذات خویش است. وجود او که عین ذات اوست هم عالم است هم معانی علم، همینگونه است هر چیزی که مجرد از ماده باشد. اما درباره عقول باید افزود که علم آنها نیز عین وجود آنهاست، ولیکن چون وجود آنها عین ذاتشان نیست از اینرو علم آنها نیز عین ذات نیست، بلکه عین وجود آنها است.

فصل هشتم واجب لذاته عالم بر کلیات است. برهان این ادعا هم تجرد ذات حق تعالی است که هر حکمی که برای او، به امکان عام، جایز باشد برای وی حاصل خواهد شد. شارح محترم در این فصل اشکالات متعددی را که بر دلایل این ادعا وارد شده بتفصیل

مورد بحث و تحقیق قرار داده است.

فصل نهم واجب لذاته بر جزئیات بصورت کلی عالم است. برهان: واجب لذاته به اسباب و علل جزئیات (امور جزئی) عالم است، پس باید به خود آنها نیز عالم باشد زیرا که علم بر علت شیء، مستلزم علم بر لوازم آن نیز هست. ولیکن آنها را با تغییر، ادراک نمی‌کند، زیرا که تغییر بر ذات واجب، خلف است، بلکه مانند علم بر کسوف معین بنحو کلی است. ملاصدرا می‌گوید، علت اینکه فلاسفه متشاء علم واجب لذاته بر جزئیات را بصورت علم کلی می‌دانند اینست که فرصه متشاء واجب تعالی را ارتسام و حصول صور می‌دانند و علم شهودی را نمی‌پذیرند، بنابراین نمی‌توانند قائل بشوند به اینکه علم خداوند به جزئیات بصورت جزئیست، زیرا که صور عقلی حتی اگر به تغییر هم بخورند نمی‌توانند جزئی باشند بلکه جزئیت یک شیء بواسطه نحوه وجودش تحقق پیدا کند و وجود هم تنها با مشاهده قابل ادراک است در حالیکه اینان به علم شهودی اعتقاد است. بنا برین تنها راه این است که بگویند علم خداوند بر جزئیات بصورت کلی است و نه بصورت جزئی.

فصل دهم واجب الوجود مرید و جواد است در این فصل دو مطلب مورد بحث قرار گرفته است: ۱- اثبات اراده و مشیت خداوند به ایجاد عالم با این بیان که خداوند به ذات خویش که مبدأ خیر و نظام احسن است علم دارد و همان، عین اراده و عین اراده است که موجب ایجاد عالم است.

۲- خداوند جواد و بخشنده است زیرا که واجب الوجود موجب است و اشیاء را از آنجهت که خیرند و بگونه‌ای که شایسته‌اند بدون غرض و عوض و شوق، ایجاد نموده است. ۲-۳ فن سوم در باب ملائکه که همان عقول مجرّده هستند، دارای چهار فصل است. فصل اول اثبات عقل. خلاصه برهان اثبات عقل چنین است: مبدأ اول، واحد و بسیط است و از او تنها یک معلول صادر می‌شود، یعنی تنها باید یکی از موجودات که عبارتند از: «هیولی، صورت، عرض، نفس و عقل» صادر شود و چون صدور اقسام دیگر غیر از عقل از واجب

الوجود، مستلزم محال است، پس از خداوند بدون واسطه عقل صادر می‌شود.

فصل دوم اثبات کثرت عقول. دلیل کثرت عقول اینست که افلاک متکثرند و طبق قاعده «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد» نمی‌توانند از یک عقل صادر شوند بنابراین باید عقول نیز متکثر باشند.

فصل سوم ازلیت و ابدیت عقول. اما دلیل ازلیت عقول اینست که اگر علت تامه یک شیء ازلی باشد معلول هم ازلی خواهد بود زیرا با وجود علت تامه وجود معلول واجب و ضروری است و پس معلوم می‌شود که علت تام برای عقل اول است ازلی است، عقل اول نیز ازلی خواهد بود و همچنین در عقول طولی، علت تامه هر یک از آنها ازلی است پس همه عقول ازلی هستند.

اما دلیل ابدیت عقول اینست که معدوم شدن هر یک از آنها موجب تغییر در باری تعالی و عقول دیگر خواهد بود.

فصل چهارم چگونگی واسطه بودن عقل بین باری تعالی و عالم جسمانی. صدور عالم جسمانی بدون واسطه از خداوند به دلیل قاعده «الواحد» و نیز لزوم سنخیت بین علت و معلول، محال می‌باشد، از این‌رو باید سلسله علل و معلولها در قس نزول به حدی برسد که صدور اجسام از آنها ممکن باشد بنابراین پیدایش عالم جسمانی نیازمند واسطه عقول است.

۲-۲-۴ خاتمه در احوال آخرت، تحت عناوین «الهدایه» در شش فصل تنظیم شده است.

هدایه اول، نفس انسانی بعد از مرگ، بدون تعلق به بدن دیگر باقی می‌ماند، زیرا که بعد از خراب شدن بدن برای نفس انسانی سه حالت متصور است: ۱- فاسد و بیهوده شود.

۲- بصورت تناسخ به بدن دیگر تعلق پیدا کند. ۳- بدون تعلق بر بدن دیگر باقی بماند. شق اول و دوم محال است زیرا که نفس یک امر بسیط است پس معدوم نمی‌شود و نیز همه نفوس حادثند، پس در صورت تناسخ لازم می‌آید یک بدن دارای دو نفس باشد در صورتیکه هر انسانی می‌داند که یک نفس بیشتر ندارد. پس نفس بعد از مرگ بدون تعلق به

بدن دیگر باقی می ماند.

هدایه دوم، اسباب لذت نفس پس از مرگ. لذت عبارتست از ادراک ملایم از آنجهت که ملایم است مانند شیرینی برای قوه چشایی. اما آنچه که ملایم با نفس ناطقه است عبارتست از ادراک معقولات، بدینگونه که توانایی داشته باشد باندازه‌ای که ممکن است از حق تعالی آشکار گردد و اینکه او واجب الوجود من جمیع الجهات و منبع فیضان خیر نیکوترین وجه است، ادراک نماید.

و سبب ادراک عقول و بالأخره آگاهی به همه حقایق عالم برای او حاصل شود، این آگاهی بر نفس ناطقه لذت بخش است و این لذت برای نفس بعد از مرگ حاصل می شود، زیرا که پس از مرگ در تعلقات خود نیازمند ابزار جسمانی نیست و همه حقایق را بدون واسطه این ابزار تعقل می کند و علت اینکه لذت هنگام تعلق نفس به بدن حاصل نمی شود اینست که تعالیکه باقی وابستگی های جسمانی مانع این نوع ادراک و لذت هستند.

هدایه سوم، اسباب الم و رنج نفس بعد از مرگ. الم و رنج عبارتست از ادراک منافی از آنجهت که منافی است، و منافی نفس ناطقه عبارتست از هیأتی ضد کمال، پس نفس وقتی از بدن جدا می شود اگر هیأت های ضد کمال در آن رسوخ کرده باشند، آن صورت نفس، منافی را از آنجهت که منافی است ادراک می کند و الم و رنج برای وی حاصل می شود.

هدایه چهارم، سعادت و شقاوت نفس پس از مرگ. نفس که با بواطن اعتقادات برهانی وقتی از وابستگی های جسمانی منزّه و مبرا گردید به عالم قدسی در حضرت جلال و رب العالمین می پیوندد و سعادتمند می شود. اما اگر از علائق و وابستگی های جسمانی پاک نگردد بلکه هیأت های بدنی در آن باقی بمانند، بسبب این هیأتها از پیوستن به سعادت، محجوب می ماند و بواسطه آنها آزار و اذیت فراوانی می بیند. ولی باید افزود که این رنج و الم عرضی لازم نیست بلکه عارضی است، پس رنجی که بخاطر این اعمال بدو داده شده،

- بالأخره - زایل می شود.

هدایة پنجم، نفوس ناطقه آگاه چون می دانند می توان حقائق مجهول را بواسطه حقائق معلوم بدست آورد در آنها شوقی برای بدست آوردن آن حقایق مجهول حاصل می شود. حال اگر غفلت کردند، وقتی از بدن جدا شدند و اسباب کمال را از دست دادند برای آنها درد و رنج بزرگی حاصل می شود که همان آتش روحانی برافروخته است که به قلب انسان نفوذ می کند.

هدایة ششم، نفوس ساده ای که علم و شرف و بزرگی کسب نکرده باشند و وقتی از بدن جدا می شوند، می آیند از هیأت های بدنی باشند، از عذاب و درد و رنج خلاص می شوند و اما اگر خالی از هیأت های بدنی نباشند، بسبب فقدان بدن، معذب و متألم می شوند و در تاریکی هیولی به زنجیر وابستگی ها بسته می شوند. در خاتمه مؤلف متن می گوید: «هر کسی بخواهد در حکمت و آگاهی به راه حقا استقصا کند به کتاب زبدة الأسرار مراجعه نماید».



۳- جایگاه شرح هدایه

حقیقت اینست که امتیاز قائل شدن به یک اثر نسبت به اثر دیگر یک نویسنده آسان نیست، زیرا که مجموعه آثار یک نویسنده به گلزاری می ماند که در آن، گل های مختلف با رنگ و بوی گوناگون وجود دارد. هر یک از این گلها زیبایی خاص خود را که در دیگری نیست، بنابراین بهتر است در مقایسه آثار یک نویسنده بجای امتیاز و برتری، از تمایز سخن بگوئیم.

کتاب شرح هدایه در بین آثار دیگر نویسنده و حتی آثار فلسفی دیگر نویسندگان، جایگاه خاص و برجسته ای دارد. ملاصدرا در این کتاب که در دوره اوائل جوانی خویش نگاشته، درباره هر یک از مسائل فلسفی که مطرح می شود، کوشش می کند نظریات و آراء

مختلف و متعارض همه فلسفه و متکلمین اسلامی را در مقابل هم قرار دهد و آنها را به چالش بگیرد، و پس از بیان قوت و ضعف هر یک از نظریات مطرح، نظر مختار و مورد قبول خود را ارائه می‌دهد.

ملاصدرا این نظریات گوناگون متعارض را - مستقیم و بلاواسطه - از قول خود و احباب نقل می‌کند - گرچه برخی از نقل قولها از دقت لازم برخوردار نیستند - و در این کتاب در حدود ۲۵۰ مورد ارجاع بنام مؤلف یا به کتاب مشخص دارد؛ این شیوه تحقیق در آثار صدرای سابقان گذشته - اگر بی‌سابقه نباشد - کم‌سابقه است. این کتاب بدون اغراق یک گزارش تحلیلی کامل از فلسفه اسلامی و آراء مختلف حکمای اسلامی در موضوعات حکمی تا عصر ملاصدرا است. در این کتاب اختصار جامع هم هست. و در واقع، تاریخ کامل فلسفه اسلامی است که تاکنون در آثار دیگر نگارش درنیامده است. مطالعه این کتاب پژوهندگان فلسفه اسلامی را - تا حدودی - آشنایان با مباهات مشابه دیگر بی‌نیاز می‌کند.

اما در این اثر اصول اساسی فلسفه صدرائی که مکتب «حکمت متعالیه» بر اساس آنها پایه‌گذاری شده، حضور ندارند و این یکی دیگر از وجوه تمایز این اثر با آثار دیگر ملاصدرا است. میدانیم نظام فلسفه صدرائی، یعنی حکمت متعالیه با محوریت چند اصل اساسی، شکل گرفته و انسجام یافته که مهمترین آنها عبارتند از: اصالت وجود، وحدت تشکیکی حقیقت وجود، حرکت جوهری، تجرد خیال، جسمانیات الحدوث بودن نفس و اتحاد عاقل و معقول و ... اما در این کتاب، تنها اصالت وجود و وحدت تشکیکی حقیقت آن، حضور دارد، آنهم بطور استطرادی در فصل ششم فن دوم الهیات. ولیکن اصل حرکت جوهری که قوس صعودی موجودات، از جمله نفس ناطقه انسانی بر اساس آن تبیین می‌شود، باطل اعلام شده است. درباره تجرد خیال حرفی بمیان نیامده است. درباره جسمانیات الحدوث بودن نفس هم عبارتی که بر تأیید آن دلالت کند وجود ندارد. ملاصدرا درباره نفس تنها می‌گوید: «نفس با بدن حادث می‌شود چنانکه ارسطو گفته است» همین، و

همچنین درباره اتحاد عاقل و معقول حرفی نزده است. بهمین دلیل با اینکه معاد جسمانی را بتبعیت از علمای دینی اسلامی می‌پذیرد، ولیکن بدن اخروی را مانند غزالی بدن مثالی می‌داند که عیناً مانند بدن دنیوی است.

بنظر می‌رسد هنگام تألیف این اثر هنوز نظام فلسفه صدرائی (حکمت متعالیه) در ذهن اشکار نگرفته بوده است. او در این اثر یک فیلسوف مشائی بتمام معنی است و تحت تأثیر فلسفه وی در اثر مطالعه آثار ابن عربی و غور در تفسیر آیات قرآن کریم و احادیث بتدریج متحول شده و با تأسیس اصول یاد شده، نظام فلسفی خود را شکل داده و انسجام بخشیده است. البته گفتنی است که این مطلب از چند اثر دیگر وی مانند کتاب المظاهر، جلد اول و دوم افکار که ظاهراً با تألیف شرح هدایه همزمان بوده - نیز قابل دریافت است. این مسئله استنتاج از یک تحقیق مستقل دارد که اگر توفیق یاری کند اینجانب در نظر دارم آنرا در یک مقاله عمیق‌تر ارائه دهم.



۴- نسخه‌های خطی و شیوه تصحیح

۴-۱ شیوه تصحیح، در تصحیح این کتاب از چهار نسخه خطی که توسط بنیاد حکمت اسلامی صدرا در اختیار این جانب گذاشته شده بود استفاده شد. این نسخه‌ها ابتدا در بنیاد با توجه به ملاک‌ها و ضوابط شناخته شده در ارزشیابی اعتبار نسخه‌های خطی، اولویت بندی شده بود، ولی در عین حال در طی مقابله حدود ارزش و اعتبار هر یک از نسخه‌ها دقیق‌تر شناخته شد.

در تصحیح کتاب، شیوه معمول در بنیاد، رعایت شده است بدین معنی که صحیح‌ترین و معتبرترین نسخه به عنوان «اصل» تلقی شده و بقیه نسخه‌ها با آن مقابله گردیده و نسخه بدل و تفاوت‌های نسخه‌ها در پانویشت قید گردیده است، اما در عین حال اگر در مواردی تشخیص داده شده که بعضی از کلمات و یا عبارات نسخه‌های دیگر صحیح و یا

صحیح‌ترند، همان عبارات در متن آمده و عبارات نادرست نسخه اصل در پاورقی به عنوان نسخه بدل نوشته شده است. در تشخیص عبارات صحیح و یا صحیح‌تر و گزینش آن‌ها به عنوان متن و همچنین در تفکیک بندها و ضبط نشانه‌ها و علائم سجاوندی که در فهم و القاء درست مطالب نقش اساسی دارند، حد اکثر تلاش و دقت لازم به عمل آمده ولی با این حال، قطعاً خالی از تشخیص اشتباهی و یا غفلت و سهو القلم نیست. لذا از خوانندگان دانش‌پژوه و محقق، انتظار داریم این اشتباهات را کریمانه تذکر فرمایند تا در چاپ‌های بعد اصلاح شود.

شایان‌سویدی آیات قرآن کریم و منابع احادیث در پاورقی بیان شده است. منابع مطالب منقول از فواید الفلاسفه و عرفا نیز تا جایی که ممکن بوده پیدا و مشخص شده و در پانویست آمده است ولی در عین حال در موارد خیلی معدود موفق به یافتن منبع نشده‌ام. تفاوت نسخه‌ها در تغییر اُنُسث افعال به دلیل کثرت موارد اختلاف و عدم ترتب فواید علمی قابل توجه، در پاورقی آمده است. کلماتی که بعضی از حروف معجم آن‌ها نقطه نداشته‌اند نیز در نسخه بدل‌ها قلم شده است.

کلمات و یا عباراتی که در هیچیک از نسخه‌ها نبوده و یا به صورت غلط، ضبط شده بود، در متن داخل کروشه [] قرار گرفته است. نسخه بدل‌های جایگزین در پاورقی، بعد از رموز نسخه‌ها عیناً ذکر شده است. در جایی که نسخه‌ها در چند نسخه یکسان بوده، رموز نسخه‌ها به وسیله علامت ویرگول «،» جدا شده ولی در صورتی که نسخه بدل‌های نسخه‌ها متفاوت بوده، به وسیله علامت ممیز «/» تفکیک شده‌اند. عبارات اضافی نسخه بدل‌ها با علامت به علاوه «+» و عبارات افتاده در آنها با علامت منها «-» نشان داده شده است.

۲-۴ رموز و مشخصات نسخه‌های خطی

۱- نسخه «اصل» دانشگاه تهران، شماره ۲۵۴، خط شکسته تعلیق، بی‌تا، دستخط خود مؤلف (ملاصدرا)، ۲۹۲ برگ ۶ سطری [ف: ۲ - ۲۸۴]. این نسخه گرچه دستخط خود مؤلف بوده و انتظار می‌رفت که بی غلط باشد، ولی خالی از اشتباه نیست و موارد سهو القلمی وجود دارد که در پانویست کتاب آمده است.

۲- نسخه «دا» کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۱۲۹۸ که محمد مؤمن جربادقانی در سال ۱۰۷۱ ه. ق. بخط نستعلیق استنساخ کرده است. ۲۶۵ برگ ۲۱ سطری (۳ برگ از جاهای مختلف افتاده دارد) [ف: ملی، ج ۹، ص ۲۸۳] این نسخه خیلی خوانا است و غلط و افتاده خیلی کم دارد.

۳- نسخه «آس» کتابخانه قدس رضوی - مشهد، شماره ۱۷۳، خط: نستعلیق، کاتب: هادی بن عبدالواحد شاه محمود فیروزآبادی که در سال ۱۰۷۱ ه. ق. نوشته است. ۲۴۳ برگ ۲۱ سطری [ف: قدس، ج ۱، ص ۱۵۹]. این نسخه، کلمات افتاده و غلط دارد. اما نسبت به نسخه «می» افتاده دقت دارد.

۴- نسخه «س» کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران، شماره ۱۸۷۷، بخط شکسته نستعلیق توسط عبدالحق زبیدی، سر آقا علی مدرّس زنوزی در ۱۲۰۱ در اصفهان نوشته شده است. ۲۸۶ برگ ۲۰ سطری [ف: مجلس، ج ۵، ص ۳۶۵]. این نسخه بیشتر از نسخه‌های دیگر مغلوط است و کلمات افتاده گاهی تکراری فراوان دارد.

در خاتمه، لازم می‌دانم از دوستان و عزیزم آقایان سبحانعلی کوشا و علیرضا جوانمردی ادیب که در همه مراحل ویراستاری، نمونه خوانی، صفحه‌آرایی و تنظیم فهرس این کتاب مجذّانه کوشیده و به من یاری داده‌اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم و نیز از سرکار خانم لیلا جعفری که در تایپ و غلط‌گیری کتاب همیار و سرکار سیاست‌گذاری کنم.

م. عبود محمدی

تیرماه ۱۳۹۰